

## رُجولیت در مرجعیت بر اساس قرآن و روایات

فاطمه گونه مقدم (دانشآموخته کارشناسی ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه قرآن و حدیث) (نویسنده مسئول)

f.goonemoghadam@gmail.com

حسام الدین ربانی (استادیار گروه فقه و حقوق دانشگاه قرآن و حدیث)

Hsm.rbnri.com@gmail.com

(تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۵/۱۹ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۶/۳۰)



### چکیده

یکی از شرایط تصدی مقام افتاده مرجعیت، رُجولیت است. به دلیل تفاوت در احکام فقهی زن و مرد، نظرهای متفاوتی درباره این شرط مطرح شده است. عده‌ای، رُجولیت را برای مرجعیت، شرط می‌دانند و عده‌ای دیگر شرط نمی‌دانند. موافقان این شرط به آیه ۳۴ سوره نساء تمسک می‌کنند که طبق آن، خداوند، مردان را قیم زنان قرار داده و لازمه این قیوموت، تبعیت زن از مرد است. هم‌چنین به صحیحه ابی خدیجه استناد کرده‌اند که بر پرهیز از داوری نزد حکام جور دلالت دارد و در این خصوص باید به مردی از میان خودشان رجوع کنند. این در حالی است که آیه یادشده به زندگی مشترک زن و شوهر و حقوقشان نسبت به یکدیگر اشاره دارد و تمسک به مفهوم «رجل»، در روایتی که از نظر گذشت، نزد اصولیین حجیت ندارد. بنا بر این، استناد موافقان به چنین ادلّه‌ای ناتمام است. روش تحقیق در این پژوهش به صورت کتابخانه‌ای است.

**کلیدواژگان:** شرط رُجولیت، افتاده، مرجعیت زن، مرجعیت مرد.

### مقدمه

امروزه با پیشرفت جوامع انسانی و ایجاد بستری مناسب برای پیشرفته و ترقی زنان و حضور چشم‌گیرشان در عرصه‌های مختلف اجتماعی، این پرسش مطرح شده است که آیا زنان می‌توانند در منصب مرجعیت قرار گیرند؟ البته بحث از مرجعیت زنان از دیرباز در فقه شیعه مطرح بوده است. از این‌رو، در این پژوهش با ابتنا بر

نصوص شرعی یعنی آیات و روایات می‌کوشیم استدلال فقهای شیعه را در وجود شرط رجولیت در این مقام بررسی کنیم.

## ۱- دلایل رجولیت در مرجعیت بر اساس قرآن و روایات

### ۱-۱- قرآن

#### ۱-۱-۱- آیه ۲۲۸ سوره بقره

«وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»؛ و برای زنان، حقوق شایسته‌ای بر عهده مردان است، مانند حقوقی که برای مردان بر عهده آنان است و مردان را بر آنان [به خاطر کارگزاری و تدبیر امور زندگی در امر میراث و دیه، گواهی در دادگاه و غیر این امور، حقوقی] افزون‌تر است و خدا، توانای شکست‌ناپذیر و حکیم است.

#### استدلال آیه

با توجه به قسمتی از آیه که خداوند متعال فرموده است: «وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ»، جنس مرد بر زن برتری یافته است؛ چون واژه «درجه» به معنای منزلت و برتری است. از این رو، اگر زن در مقام افتاد و مرجعیت قرار بگیرد، نسبت به مردان برتری یافته که این حالت، خلاف آیه یادشده است.

#### پاسخ استدلال

در «رجال»، از لحاظ ذات و طبیعت، صفت استقامت و حرکت و پیشرفت موجود است و از لحاظ عمل و در مقام زندگی می‌توانند حرکت تدریجی و صعودی داشته باشند و بالا بروند. این زمینه و استعداد در وجود رجال به خاطر موظف بودن آن‌ها برای تأمین زندگی و اداره امور عایله است. پس لازم است در انجام این برنامه و برای ایفای این وظیفه طبیعی و شرعی و عقلی همیشه در کوشش و مجاهدت و فعالیت باشد. (نک: مصطفوی، ۱۳۸۰: ۱۷۳-۱۷۵) بنا بر این، امتیاز رجال از لحاظ استعداد و حرکت و ترقی تدریجی عملی است، نه بلندی مقام از جهت خلقت و ذاتی. (همان)

اختلاف در استعداد و صفات ذاتی در همه موجودات عالم بر اساس حکمت و به اقتضای تدبیر و صلاح‌بینی و نظم جهان منظور گشته و این معنی، حقیقت

خیراندیشی و لطف و اجرای رحمت و عطوفت است تا زندگی مراتب موجودات از هر جهت تأمین گردد: «وَإِنَّ نِسَاءَهُنَّ مَعْلُومَاتٍ لِّرَجُلٍ»، تفاوت رنگ‌های شماست». چنان‌که در خلق‌ت زن از لحاظ ظاهر، خصوصیاتی منظور شده است که در طبیعت مرد نیست و این اختلاف در همه طبقات و مراتب و انواع و اجناس موجودات دیده می‌شود. (همان) بعید نیست منظور از این درجه و برتری که خدا برای مردان بر زنان قائل شده، اختیار طلاق و رجوع است که با مرد است. (نجفی، ۱۳۷۵: ۶۲/۲)

صاحب تفسیر عاملی می‌گوید: «در جمله «وَلَلَّرَجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ»، چون مرد بر زن تفوق دارد، پس شایسته‌تر است به رعایت حقوق زن. تفوق مرد، توانایی فکری و بدنی اوست برای انجام نیازمندی‌های مادی و معنوی و اگر زنی پیدا شود که بر بسیاری از مردان برتر باشد، نقص این حکم نیست که آن، کم است و ناچیز». (عاملی، ۱۳۶۰: ۴۴۲/۱)

به طور کلی، منظور از جمله «وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ» این است که زنان بر گردن مردان حقوق مخصوصی دارند، چنان‌که مردان نیز بر گردن زنان، حقوق مخصوصی دارند، نه این‌که از کلمه «مثل» چنین استفاده شود که عین آن حقوقی که زنان بر گردن مردان دارند، عین آن را هم مردان بر گردن زنان داشته باشند. (نجفی، ۱۳۷۵: ۶۱/۲)

این آیه به زندگی مشترک زن و شوهر و حقوق هر یک از آن دو در مقابل دیگری مربوط است و می‌خواهد بگوید زوجینی که با طلاق رجعی از هم جدا شده‌اند، باید توجه داشته باشند که زن بر عهده مرد مثل همان حقوقی را دارد که مرد بر عهده زن دارد، ولی مرد نوعی برتری بر زن دارد. مقصود از این برتری نیز توانایی‌های روحی و جسمی است که خداوند در آفرینش به مردان بیش از زنان داده و این، امری تکوینی است، نه یک حکم شرعی. (صالحی نجف‌آبادی، ۱۳۸۴: ۲۲/۱)

در هر صورت، «درجه» به معنای برتری ذاتی مرد بر زن نیست. وانگهی اگر مقصود، برتری ذاتی باشد، فرقی نخواهد بود بین افتاده که زن از موقعیت علمی

و اجتهادی خود، دیگران را به تبعیت فرامی‌خواند و بین آن جایی که زنی از موضع مادری به فرزندان ذکور خود دستور می‌دهد یا به عنوان آمر به معروف و ناهی از منکر، آحاد جامعهٔ خویش را به نیکی‌ها دعوت می‌کند و از زشتی‌ها باز می‌دارد.

(نجفی، ۱۳۷۲: ۳۸)

دلیل اخص از مدعی است؛ زیرا برتری مرد بر زن، مانع مرجعیت و افتادی زن برای مردان است، نه مرجعیت زن برای زنان. (همان)

### ۱-۱-۲ آیه ۳۳ سوره احزاب

«وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَ لَا تَبَرَّجْ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى...»؛ و در خانه‌هایتان قرار و آرام گیرید و [در میان نامحرمان و کوچه و بازار] مانند زنان دوران جاهلیت پیشین [که برای خودنمایی با زینت و آرایش و بدون پوشش در همه جا ظاهر می‌شدند،] ظاهر نشوید».

#### استدلال آیه

قائلین به شرط رجولیت در مرجعیت به این آیه استناد می‌کنند و معتقدند که پذیرفتن منصب اجتهاد از سوی زنان باعث خروج آنان از منزل و اختلاط با نامحرمان است به همین دلیل، این آیه، زنان را به نشستن در خانه مأمور کرده است.

#### پاسخ استدلال

این آیه را می‌توان چنین ارزیابی کرد که اصرار قرآن کریم دربارهٔ زنان پیامبر اکرم ﷺ، نشانهٔ پیش‌بینی وحی از یک حادثهٔ تلح تاریخی است. قرآن با اصرار به زنان پیامبر اعظم ﷺ می‌فرماید: «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَ لَا تَبَرَّجْ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى...»؛ در خانه‌هایتان قرار گیرید و مانند روزگار جاهلیت قدیم، زینت‌های خود را آشکار نکنید. (جوادی آملی، ۱۳۷۷: ۳۶۹/۱)

خداؤند عالم غیب و شهادت از آینده‌ای باخبر بود و زنان پیامبر را از ثمرات تلح آن قیام بی جا بر حذر می‌داشت. از این رو، فرمود: در خانه‌ها بنشینید و خود را نشان ندهید و تبرّج نکنید. بر خلاف این هشدارها، جنگ جمل پیش آمد و رویاروی ولی الله مطلق، حضرت علی بن ابی طالب ؓ به مبارزه برخاستند. آن مقطع، سلسله نکوهش‌ها و ستایش‌هایی را به همراه داشت. از رفتار سرزمینی یا

مردمی ستایش شده است که در آن صحنه، خوب عمل کردند و رفتار گروهی و سرزمینی نکوهش شده است که در این رخداد، بد عمل کردند. بنا بر این، نباید این نکوهش‌ها و ستایش‌ها به حساب گوهر شیء گذاشته شود. اگر طلحه و زبیر در برابر ولی الله مطلق ایستادند و نکوهش شدند، طبیعی است عایشه هم که در مقابل حضرت قرار گرفت و افراد دیگری هم که به این رویداد سنگین کمک کردند، آماج نکوهش قرار گیرند. بنا بر این، نباید این گونه نکوهش‌ها یا ستایش‌ها به گوهر ذات برگردد. البته تأثیر مقطعي آن محفوظ است. (همان: ۳۷۰)

این تلقی اصحاب پیامبر اکرم ﷺ نشان دهنده آن است که مقصود از آیه شریفه، وجوب خانه‌نشینی بر زنان پیامبر نیست، بلکه هدف، حفظ حرمت حریم نبوی است. هدف آن بود که احترام و مکانت حریم نبوی در میان مسلمانان همچنان باقی بماند تا پس از آن حضرت، از هر گونه طمع و روزی و سوء استفاده که از آفات بیوتات شریفه است، در امان باشد. (نجفی، ۱۳۷۲: ۳۹)

باب افتاد فقط به علم کار دارد. مفتی در خانه خود نشسته است، کار می‌کند، فکر می‌کند و فتوای می‌دهد. فتوا را هم در رساله‌اش می‌نویسد و مردم هم باید عمل کنند. نه احتیاج دارد بیاید در اجتماع بزرگ و با مردم سر و کله بزند و نه احتیاج دارد قساوت قلب داشته باشد. (مطهری) آیت الله حکیم می‌فرماید: «و بر این شرط (رجولیت) به جز ادعای انصراف اطلاقات ادلّه بر مرد و ادعای اختصاص بعضی از ادلّه به مرد، دلیل روشنی وجود ندارد». (حکیم طباطبائی، ۱۳۹۱: ۴۳/۱)

با توجه به گفته آیت الله حکیم می‌توان گفت که وجوب خانه‌نشینی، دلیل بر مدعی نیست.

### ۳ - ۱. آیه ۳۴ سوره نساء

«الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ؛»  
مردان، کارگزاران و تدبیرکنندگان [زندگی] زنانند، به خاطر آن که خدا، مردان را [از] نظر توان جسمی، تحمل مشکلات و قدرت روحی و فکری [بر زنان برتری داده است و به خاطر آن که [مردان، هزینه زندگی زنان را از اموالشان می‌پردازند].»

۱. «ولیس عليه دلياظ ااهر غير دعوى انصراف إطلاعاً على الأدلة الى الرجل واخته ااص بعنه باهه».

### استدلال آیه

قائلین به شرط رجولیت معتقدند که مطابق این آیه، خداوند، مردان را قیّم زنان قرار داده که لازمه این قیمومت، تبعیت زن از مرد است. پس فرض پذیرفتن مرجع بودن زن به معنی پیروی مرد از زن است که با این آیه منافات دارد.

### پاسخ استدلال

گاهی «قیام» به معنی «محافظت» و اصلاح آمده و «قوامون» در «الرجال قوامون على النساء ...» به همین معنی تفسیر شده، همان گونه که در آیه «الا مادمت عليه قائماً» به همین معنی آمده است. (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۲/۴۹۷)

«قوم» در اصل، مصدر بوده و بر اثر کاربرد فراوان، به مردان اختصاص یافته است؛ چون مردان در اموری که زنان در آن کارآیی ندارند، قوام و ولی آنان هستند. (زبیدی، بی تا: ۳۳/۵۰۶-۳۰۵)

«قیّم» یعنی آقا، سید، سرور، سرپرست و سیاست‌گذار امور و «قیم المرأة، زوجها»؛ چون شوهر، همه نیازهای همسرش را فراهم می‌کند و عهده‌دار تدبیر و مدیریت شئون اوست. (همان: ۳۱۹) جوهري در اين مورد مى‌گويد: «او کسی است که امور و شئون اهل بيت خود را برقرار مى‌کند». (جوهري، ۱۴۰۷: ۵/۱۷-۲۰)

آیت الله مشکینی درباره آیه قوامیت معتقد است که ظاهر آیه این است که مراد از رجال، شوهران و مراد از نسا، همسران آن‌هاشند. دو سبب برای برتری ذکر شده است. در بیان وجه برتری اول، عبارت «بِمَا فَضَّلَهُمْ عَلَيْهِنَّ» نیست، بلکه «بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْصَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» است، به این دلیل که سبب قیمومت، تنها برتری مرد بر زن نیست، بلکه برتری هر یک از جهتی بر دیگری است؛ زیرا مرد از نظر عقل و توان فکر و صلابت در صفات روحی و استحکام بدن و نیروهای بدنی، بر زن برتری دارد و مقتضی قیمومت اوست. زن نیز از نظر صفاتی روح، عطوفت باطنی، ترحم قلبی، لطافت بدن و اعضای آن بر مرد برتری دارد و این نیز مقتضی قیمومت مرد است. (مشکینی، ۱۳۹۲: ۲/۶۰)

صاحب کتاب مجمع البحرين درباره «وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ» می‌فرماید: «در اینجا "با" سببیت و "ما" مصدری است یعنی به خاطر ترجیح خداوند است و به

سبب انفاق مردان، اما او نمی‌گوید: آن‌چه موجب برتری مردان بر زنان است، به این دلیل است که هر یک از مردان بر هر یک از زنان فضیلت دارند؛ زیرا چه قدر زن از بسیاری از مردان بهتر است و هم‌چنین برخی از مفسرین هم این گونه مقرر کردند». (نجفی، ۱۳۷۵: ۱۴۲/۲)

آیت‌الله مشکینی درباره «وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ» می‌فرماید: «وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ» برای قیمومت است و آن این است که انفاق بر زنان و هزینه زندگی شان بر عهده مردهاست، چنان‌که جریان عادی و طبیعی از قدیم‌الایام میان همه طبقات بشر همین را امضا و تشریع نموده است». (مشکینی، ۱۳۹۲: ۶۰/۲)

پس معنای آیه این است که شوهران بر همسران خود سرپرستی کامل دارند، برای این‌که هر یک از آن‌ها بر دیگری در برخی صفات برتری دارد و برای این‌که مردان از اموال خود بر آن‌ها انفاق دارند. یعنی خداوند به خاطر این دو امر طبیعی و عادی، قیمومت و ولایت تشریعی را برای مردان جعل کرده است. وسعه این ولایت در فقه ذکر شده و از آثارش، وجوب اطاعت زن از مرد است در موارد خاصی و بودن طلاق و حق مضاجعه و حق القسم و اسکان او به دست مرد. (همان)

با توجه به مطالب یادشده معلوم شد که مراد از قیمومت طایفة مردان بر زنان نیست؛ زیرا مردان قیمومت کامل بر زنان ندارند و ادعای این‌که مراد از رجال، پیامبران و ولات امر از معصومین است، خلاف ظاهر کلام است. علاوه بر این، آن‌ها تنها بر زنان ولایت ندارند، بلکه ولایت آن‌ها بر همه جامعه اعم از مرد و زن است. مطلق رجال نیز انفاق بر زن‌ها ندارند. (همان)

آیت‌الله منتظری در خصوص تمسک به این آیه برای اثبات سلطه عموم مردان بر عموم زنان می‌فرماید: «به نظرم، تمسک به آیه برای اثبات عمومیت سلطه مردان بر زنان مشکل است؛ چرا که شأن نزول و سیاق آیه، شاهد بر آن است که مراد، قیمومیت مردان نسبت به همسرانشان می‌باشد؛ زیرا نمی‌توانیم ملتزم شویم که چون هر مردی دارای عقل ذاتی است و نفقة عیالش را می‌پردازد، بر همه زنان حتی زنان بیگانه قیمومیت [سلطه] داشته باشد. و اگر در مسئله، شک داشته باشیم، صرف احتمال و شک برای عدم صحت استدلال بر عموم آیه کفايت می‌کند».

(منتظری، ۱۴۱۵: ۳۵۰/۱)

کار مفتی، بیان حکم خداست و هیچ گونه سلطه‌ای بر مقلدان خویش پیدا نمی‌کند. آن‌چه او می‌گوید، صرفاً بیان حلال و حرام است و اگر تعهدی و الزامی برای مقلدان می‌آید، به اعتبار حکم الهی است، نه به اعتبار فرمان مفتی. بنا بر این، افتتا موجب سلطه زن بر مرد نمی‌شود، تا با قیمومت جنس مرد بر زن منافات داشته باشد. پس آیه در مقام برتری دادن مردان بر زنان نیست. به فرض چشم‌پوشی از همه این نکات، آیه شریفه، مرجعیت زن را برای مردان نفی خواهد کرد، نه اصل مرجعیت را. حال آن که استدلال قائلین به اشتراط ذکورت، اعم است از این که مرجع برای زنان باشد یا زنان و مردان. (علمداری فر، ۱۳۹۶: ۵۱/۱-۵۲)

باید توجه کرد که اگر زن در مقابل مرد و مرد در مقابل زن به عنوان دو صنف مطرح است، هرگز مرد، قوام و قیم زن نیست و زن هم تحت قیومیت مرد نیست. قیمومت به مردی مربوط است که زن در مقابل شوهر و شوهر در مقابل زن باشد. قوام بودن در این مقام نیز نشانهٔ کمال و تقرب الى الله نیست، همچنان که در وزارت‌خانه‌ها، مجتمع و جامعه، افرادی هستند که قوام دیگری یعنی مدیر، مسئول و کارگزار و مانند آن هستند. این مدیریت، فخر معنوی نیست، بلکه یک مسئولیت اجرایی است و ممکن است کسی که ریاست آن مؤسسه را به عهده ندارد، خالصانه‌تر از قیم کار کند و پیش خدا مقرب‌تر باشد. به طور کلی، قوام بودن به مدیریت اجرایی مربوط است؛ زیرا قرآن می‌فرماید: «الرجال قوامون على النساء بما فضل الله بعضهم على بعض و بما انفقوا من اموالهم». (جوادی آملی، ۱۳۷۷: ۱/۳۹۱)

توانایی مرد در مسائل اجتماعی، دارا بودن شم اقتصادی، کوشش برای تحصیل مال و تأمین نیازمندی‌های منزل و اداره زندگی بیش‌تر است. چون مرد، مسئول تأمین هزینه زندگی است، سرپرستی داخل منزل هم با مرد است. البته چنین نیست که مرد بخواهد از این سرپرستی، مزیتی به دست آورد و بگوید من چون سرپرستم، پس افضل هستم، بلکه این، کاری اجرایی است و وظیفه است، نه فضیلت. (همان: ۳۹۱-۳۹۲)

قیم بودن زن و مرد در محور اصول خانواده است. گاهی زن، قیم مرد است و گاهی مرد، قیم زن. در اصول خانوادگی، بسیاری از مسائل عوض می‌شود. بنا بر

این، اگر مادر، فرزند را از کاری نهی کند و بگوید که این کار مایه آزدگی من می‌شود، اطاعت مادر واجب است و فرزند پسر نمی‌تواند بگوید که چون من در رتبه اجتهادی به سر می‌برم یا مهندس و طبیب شده‌ام، دیگر تحت فرمان مادر نیستم. در حقیقت، در چنین مواردی، زن بر مرد قیم است و مادر بر پسر قیم است، گرچه پسر، مجتهد یا متخصص باشد. (همان: ۳۹۳) در جای دیگر نیز می‌فرماید: «مرجعیت یک سمت اجرایی است، اما پشتوانه مرجعیت، ریشه و بهای مرجعیت به فقاهت و اجتهاد و عدالت است و در این امور، ذکورت و انوثت شرط نیست. ممکن است زنی در سایه فقاهت و عدالت بتواند شاگردانی تربیت کند که آن‌ها مرجع تقلید بشوند و این هیچ محذوری ندارد، اما خودش مقام مرجعیت نداشته باشد و کار اجرایی نپذیرد. گرچه در این مورد نیز اگر محذور جانبی وجود نداشته باشد، اصالتاً منعی نیست، مخصوصاً اگر مرجعیت زنان را به عهده بگیرد، همان طور که می‌تواند امام جماعت زنان باشد». (همان: ۴۰۳)

## ۱. روایات

### ۱-۲- صحیحة ابی خدیجه

امام صادق<sup>علیه السلام</sup> فرموده است: «برای حکم به اهل جور مراجعه نکنید، بلکه به مردی مراجعه کنید که احکام ما را می‌داند». (کلینی، ۱۳۶۷: ۴۱۲/۷)

### استدلال آیه

آیت الله خویی در استدلال به این روایت آورده است: «بر عدم جواز رجوع به زن در تقلید، به حسنة ابی خدیجه استدلال شده است. ابی خدیجه از امام صادق<sup>علیه السلام</sup> نقل می‌کند که فرمود: «بپرهیزید از این که برای داوری نزد حکّام جور بروید، بلکه بنگرید به مردی از میان خودتان که می‌داند...» البته این حدیث بر اعتبار شرط رجولیت در باب قضا دلالت دارد، اما بدیهی است که منصب افتاد، اگر نگوییم بالاتر از قضاست، حداقل مساوی با آن است؛ زیرا قضا نیز حکم است، اما حکمی

۱. «الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الحسن بن علي، عن أبي خديجة قال: قال لي أبو عبد الله<sup>عليه السلام</sup>: إياكم أن يحاكم بعضكم بعضاً إلى أهل الجور ولكن انظروا إلى رجل منكم يعلم شيئاً من قضائنا فاجعلوه بينكم فإني قد جعلته قاضياً فتحاكموا إليه».

(۱۸۷/۱)

#### پاسخ استدلال

خوبی در پاسخ به این استدلال می‌فرماید: «اما این دلیل مردود است؛ زیرا اخذ عنوان «رجل» در موضوع عدم مراجعه به حکام جور به جهت تقابل با حکام جور بوده است. امام از داوری بردن نزد آنان منع نموده است و آن‌چه در باب قضا متعارف و غالب بوده است، رجولیت قاضی بوده و حتی در یک مورد هم قضاوت زنان را سراغ نداریم. بنا بر این، اخذ عنوان رجولیت از باب غلبه است، نه به خاطر تعبد و انحصار قضاوت در رجال. بنا بر این، بر فرض این‌که قبول کنیم قضا و افتاده یک باب هستند، حدیث فوق، دلالتی بر رجولیت در باب قضا ندارد، چه رسد به این‌که آن را در باب افتاده هم معتبر بشماریم. علاوه بر این، هیچ دلیلی بر وجود تلازم بین باب قضا و فتوا نیست تا این‌که آن‌چه در باب قضا معتبر باشد، در باب فتوا هم معتبر باشد». (همان) در واقع، تمسک به مفهوم «رجل» همانند تمسک به مفهوم «لقب» است که نزد اکثر قریب به اتفاق اصولیین حجیت ندارد. (موسوی بنجوردی، ۱۳۸۱: ۳۹۲/۱)

ظاهر این است که حضرت در مقام رد و منع از مراجعه به قضات جور است، نه در مقام بیان شرایط قاضی. ذکر واژه «رجل» از باب تغییب است و بر اساس مباحث اصولی در مفهوم لقب، این مفهوم نمی‌تواند حجیت داشته باشد. بنا بر این، اگر در باب جعل ولایت یا قضا عموم یا اطلاقی داشته باشیم، این روایت نمی‌تواند مخصوص یا مقید آن باشد. (منتظری، ۱۴۱۵: ۳۶۱/۱)

ذکر لفظ «رجل» در مقام القای ضابطه کلیه است و قاعدة عامه را افاده می‌کند و این ظهور در اختصاص دارد و ظهور در مدخلیت دارد و احتمال این‌که رجل، یکی از مصادیق است یا از باب غلبه ذکر شده باشد، درست نیست؛ چون قیود ظهور در احتراز دارد. قیودی که در موضوعات اخذ می‌شود، اصل در آن احترازیت می‌باشد.

(فاضل لنکرانی، بی‌تا: ۱/۷۹-۸۰)

## ۲-۱- حدیث پیامبر اکرم ﷺ

«گروهی که زمام کارش به دست زنان باشد، هرگز رستگار نخواهد شد.» (طوسی،

۱

(۲۱۳/۶)؟

### استدلال آیه

بنا بر استدلال نویسنده، کسانی که مرجعیت را مختص مردان می‌دانند، با استناد به این حدیث می‌گویند پیامبر اکرم ﷺ، قوم و جمعیتی را بر حذر می‌دارد که رهبری زن را پیذیرند و ولایت جامعه را به دست زنان دهند. از این رو، مرجعیت نیز به نوعی رهبری و ولایت بر جامعه مسلمانان است.

### پاسخ استدلال

این حدیث با الفاظ مختلف نقل شده، ولی مشهور است و شاید این شهرت، ضعف سند را جبران کند. گذشته از این که دلالت آن هم بر مسئله واضح است. (منتظری، ۱۴۱۵: ۳۵۴/۱) خوانساری در جامع المدارک بیان می‌کند: «عدم فلاح منافاتی با جواز ندارد. پس این رستگار نشدن جماعتی که زن بر آن‌ها حکومت کند، هیچ ملازمه‌ای با عدم جواز ندارد.» (خوانساری، ۱۴۰۵: ۷/۶) «لن یفلح قوماً...» بیانگر آن است که حکم، ارشادی است، نه تحریمی یعنی با توجه به برخی واقعیت‌ها، بهتر است زن، زمام حکومت را در دست نگیرد، نه این که جایز نیست. (نجفی، ۱۳۷۲: ۴۴)

به نظر می‌رسد رسول خدا ﷺ در این حدیث به طیف اعم و اغلب زنان توجه دارد و حالات و روحیاتی که به طور عموم در زنان وجود دارد، مورد عنایت آن حضرت است. ایشان می‌خواهد بفرماید اگر زنی بدون توجه به لیاقت و کفایت او به زمامداری مردم نصب شود و مانند دختر خسرو پرویز که او را به حکم وراثت - نه لیاقت - به پادشاهی برگزیدند، زمامداری مردم به زنی سپرده شود که توانایی اداره جامعه را ندارد، موجب بدبختی مردم خواهد شد؛ چون اکثریت زنان تحت تأثیر احساسات واقع می‌شوند و جامعه‌ای که بر مبنای احساسات

۱. «لا يفلح قوم وليتهم امرأة».

۲. «والتعبير بلا يفلح لا ينافي الجواز وكذا التعبير بليس على النساء لا ينافيه».

بیمهار اداره شود، رو به سقوط می‌رود. البته این مطلب در جایی هم که مرد، زمامدار جامعه باشد، صادق است؛ زیرا در آن جا هم که مردان مدیریت جامعه را به عهده دارند، اگر جامعه را بر مبنای احساسات جوشان و با شعارهای تندا و ناسنجیده اداره کنند، نه بر مبنای تعقل و تدبیر، آن جامعه را به بدبوختی و انحطاط سوق خواهند داد. در نهایت این که زنان به طور اعم و اغلب، بیشتر از مردان تحت تأثیر طغیان احساسات قرار می‌گیرند. (صالحی نجف‌آبادی، ۱۳۸۴: ۳۱/۱)

با این بیان روشی می‌شود که اگر زنی لیاقتش در همه جنبه‌ها از مردان، بیشتر یا مساوی باشد، نمی‌توان گفت این حدیث در چنین موردی نیز زمامداری و قضاوت زن را منع می‌کند و نمی‌توان به رسول خدا<sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup> نسبت داد که در این حدیث فرموده است زن فقط به خاطر زن بودن، نه چیز دیگر، از زمامداری و قضاوت ممنوع است و دادن چنین نسبتی به رسول اکرم<sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup>، دور از حزم و احتیاط است. (همان: ۳۲)

با توجه به موقعیت صدور حدیث، محتوای آن به ولایت به معنی حکومت مربوط است، نه مطلق ولایت؛ زیرا این سخن را پیامبر اکرم<sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup> هنگامی فرموده است که خبر هلاکت کسری و جانشینی دختر او را به آن حضرت دادند. بنا بر این، تعمیم حکم به مورد افتاد و مرجعیت، قیاسی است مع الفارق. مرجعیت و رهبری نه در نوع مسئولیت یکسانند و نه از جهت لوازم و تبعاتی که به دنبال دارند. در حکومت، ارتباط با مردان و حضور مجتمع عمومی برای حاکم، اجتناب‌ناپذیر است، بر خلاف مرجعیت در افتاده مقتی می‌تواند بدون تماس و برخورد با دیگران، مسئولیت خویش را انجام دهد. (نجفی، ۱۳۷۲: ۴۴)

#### ک.- ۲- ۱ مقبولة عمر بن حنظله

«هر کس از میان شما که راوی حدیث ماست و به حلال و حرام ما نظر دارد و احکام ما را می‌شناسد، حکمیت و داوری او را بپذیرند». (حر عاملی، بی‌تا: ۱۳۷/۲۰)

۱. «ینظران من کان منکم ممن قد روی حدیثنا، ونظر فی حلالنا وحرامنا، وعرف أحکامنا، فلیرضوا به حکماً».

## استدلال آیه

صاحب تنقیح فی شرح عروة الوثقی در خصوص این روایت می‌فرماید: بر عدم جواز به زن در تقلید به مقبوله عمر بن حنظله استدلال شده است؛ زیرا در این روایت آمده است: «(دونفری که با هم نزاع دارند) بنگرنند که چه کسی از شما احادیث ما را روایت می‌کند و در حلال و حرام مانظر می‌کند و احکام ما را می‌شناسد». (الخوئی، بی تا: ۱۸۷/۱)

## پاسخ استدلال

صاحب تنقیح فی شرح عروة الوثقی در پاسخ به این استدلال می‌فرماید: «پاسخ این استدلال از آن چه در جواب روایت ابی خدیجه گفتیم، روشن می‌شود. علاوه بر این که سند این روایت، ضعیف است. از این گذشته، کلمه «من کان» مطلق است و به رجال اختصاص ندارد». (همان) قید «رجل»، در روایت از باب غلبه است و در زبان عرب، خطابات عموم، غالباً به صیغه و ضمیر مذکر می‌آید، مانند خطابات مذکوری که در قرآن و احادیث آمده و مقصود، اعم از زن و مرد است. (نجفی، ۱۳۷۲: ۴۰)

برخی از فقیهان مثل شهید اول در مقدمه «ذکری» و محقق کرکی که شرایط مفتی را از مقبوله عمر بن حنظله گرفته‌اند، اسمی از شرط رجولیت (ذکوریت) در مفتی بیان نکرده‌اند. شهید اول در مقدمه «ذکری» می‌نویسد: «در فقیه، سیزده امر معتبر است ... هر کس از میان شما که راوی حدیث ماست و به حلال و حرام ما نظر دارد و احکام ما را می‌شناسد، حکمیت و داوری او را بپذیرد. امر اول: ایمان...؛ دوم: عدالت...؛ سوم: علم به کتاب...؛ چهارم: علم به سنت...؛ پنجم: علم به اجماع...؛ ششم: علم به کلام؛ هفتم: علم به اصول؛ هشتم: علم به لغت و نحو و صرف و کیفیت استدلال...؛ نهم: علم به ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و ظاهر و مؤول...، مانند مجمل و مبین و عام و خاص؛ دهم: علم به جرح و تعدیل؛ یازدهم: علم به لفظ لغت و عرفی و شرعی؛ دوازدهم: از مخاطب خواسته شود که اگر فرض را از او سلب کند، چه چیزهایی لازم است ...؛ سیزدهم: حافظ باشد. در فقیه متصدی افتاد، سیزده چیز معتبر است که مقبوله عمر بن حنظله به آن‌ها توجه داده است. با این‌که با توجه به مقبوله عمر بن حنظله، این سیزده شرط را بیان

می‌کند، به رجولیت اشاره‌ای نکرده است». (عاملی (شهید اول)، ۱۴۱۹: ۴۲/۱-۴۳)

محقق کرکی در کتاب خود می‌فرماید: «اصحاب ما، اوصاف معتبر در فقیه مفتی را از مقبوله عمر بن حنظله و مانند آن گرفته و سیزده چیز بر شمرده‌اند». (محقق کرکی، بی‌تا: ۱۴۳/۱) خود ایشان در جای دیگر، با توجه به مقبوله عمر بن حنظله، شرایط سیزده گانه در مفتی را نام برده بدون آن که به شرط «رجولیت» اشاره‌ای کند. (همان: ۱۶۷-۱۷۰)

## ۵-۲-۱. روایات دال بر اذن بر فتوا

### ۱- روایت احمد بن اسحاق از امام هادی

«احمد بن اسحاق از امام هادی<sup>ؑ</sup> نقل می‌کند که از حضرتش سؤال کردم: با چه کسی معاشرت داشته باشم؟ و مطالب مورد نیازم را از چه کسی دریافت کنم؟ و سخن چه کسی را پیذیرم؟ حضرت فرمود: عثمان بن سعید، مورد اعتماد من است. آن چه از من به تورسانند، به حق از من است و آن چه از قول من بازگو کند، حقیقتاً از من بازگو کرده است. به گفته‌اش گوش فرا ده و او را فرمان بر باش؛ که او ثقه و امین است.

احمد بن اسحاق می‌گوید: همین سؤال را از امام عسکری<sup>ؑ</sup> نیز پرسیدم. حضرتش پاسخ فرمود: عثمان بن سعید و پسرش، محمد بن عثمان، هر دو مورد اعتماد هستند. آن چه از من به تورسانند، قطعاً سخن من است و آن چه برای تو از من بازگو کند، حتماً از من بازگو کرده‌اند. پس به گفته‌شان گوش بسپار و مطیع آنان باش؛ که هر دو ثقه و امین هستند». (حایری، ۱۳۶۷: ۳۶، به نقل از: حر عاملی، بی‌تا: ۱۸/۱۰۰)

سید کاظم حائری در نقد این روایت می‌فرماید: «این قسمت از سخن امام هادی<sup>ؑ</sup> و نیز کلام امام عسکری<sup>ؑ</sup> که می‌فرماید: «آن چه از من به تورسانند»، هر چند ظهور در اخبار از حس نقل روایت دارد و ظاهراً فتوا را که خبری حدسی است، شامل نمی‌شود، لیکن این سؤال که «با چه کسی معاشرت داشته باشم؟ و از چه کسی مطالب دینی را دریافت کنم؟ و سخن چه کسی را پیذیرم؟» نشان می‌دهد که مورد سؤال، نقل روایت و فتوا (یعنی خبر حسی و حدسی هر دو) بوده؛ زیرا اخذ

مطالبی که محل ابتلا و مورد حاجتند، منحصر به دریافت خبر و حدیث نبوده است، بلکه در بسیاری از موارد، مربوط به دریافت فتوای باشد. از این رو، تخصیص مضمون حدیث به خبر حسی وجهی ندارد». (حایری، ۱۳۶۷: ۳۶) چون در حدیث به وجوب اطاعت از فرد ثقه و امین اشاره شده است، بین زن ثقه و امین با مرد ثقه و امین تفاوتی وجود ندارد.

۲- روایت عبدالله بن ابی یعفور

عبدالله بن ابی‌یعفور می‌گوید: «به امام صادق عرض کردم: برای من امکان ندارد همواره حضرتان شرفیاب شوم و مسائل مورد نیاز را از شما سؤال کنم؛ زیرا کسانی نزد من می‌آیند و از من سؤالاتی دارند که پاسخ آن‌ها را نمی‌دانم. حضرت فرمود: چرا سؤال‌های خود را از محمد بن مسلم ثقفی نمی‌پرسی؟ زیرا او مسائل شرعی را از پدرم آموخته و نزد ایشان، فردی و جیه و مورد رضایت بوده است». (حایری، ۱۳۶۷: ۳۷، به نقل از: حر عاملی، بی‌تا: ۱۰۵/۱۸)

سید کاظم حائری در نقد این روایت می‌فرماید: «احتمالی که در این روایت نیز ممکن است راه یابد، این است که محمد بن مسلم ثقفی فقط نقل حدیث می‌کرده و احکام شرعی را بر اساس استنباط و اجتهاد به دست نمی‌آورده است. بنا بر این، ارجاع امام صادق<sup>ع</sup> به او، فقط موثق بودن محمد بن مسلم را در امر نقل حدیث می‌رساند.

این احتمال مردود است؛ چرا که نیازهای مورد ابتلای مکلفین همواره در اموری نیست که در خصوص آن‌ها روایت یا آیه‌ای به صراحة وارد شده باشد، بلکه بسیاری از مسائل، امور مستحدثی هستند که می‌باشد مجتبه با مراجعه به منابع روایی و آیات، حکم آن را مطابق قوانین و قواعد استنباط به دست آورد.

امام صادق در ارجاع دادن عبدالله بن ابی یعفور به محمد بن مسلم ثقفی،  
بی تردید، به این مسئله التفات داشته است و با این حال، میان موضوعاتی که حکم  
آنها به صراحة از آیات و روایات استفاده می شود و موضوعاتی که نیازمند اجتهاد  
و استنباط است، تفصیلی قائل نشده است. بنا بر این، حدیث مذبور، هم ناظر به  
نقائص است و هم شاما فتوا مم باشد). (حاری، ۱۳۶۷: ۳۷)

احادیث دیگری نیز از این قبیل وجود دارد که حاکم اجازه افتتاح به فردی

خاص است، اما همراه آن، تعلیلی با عنوان عام صورت گرفته است که شامل هر فرد ثقه امینی می‌شود. حتی ظاهر برخی از روایات این باب، تقلید ابتدایی از ثقه امینی را که از دنیا رفته است، جایز می‌شمارد. (محمدی گیلانی، ۱۳۷۷: ۹۸)

#### ۳- روایت یونس بن یعقوب

یونس بن یعقوب می‌گوید: «در محضر امام صادق ع بودیم که حضرت فرمود: آیا شما (برای حل مسائل شرعی)، پناهگاهی ندارید؟ آیا فردی که مایه آرامش خاطر شما باشد (و شما بتوانید با اطمینان خاطر، مسائل شرعی را از او دریافت کنید) ندارید؟ چه چیزی مانع شماست از این که به حارث بن مغیره رجوع کنید و مسائلتان را از او بپرسید؟» (حایری، ۱۳۶۷: ۳۷، به نقل از: حر عاملی، بی‌تا: ۱۰۵/۱۸)

سید کاظم حائری در نقد این روایت می‌فرماید: «دلالت این حدیث بر جواز تقلید از عالمان مورد اطمینان همانند دو روایت پیشین است، بلکه دلالت این حدیث، قوی‌تر است؛ زیرا در این حدیث، سخن از نقل روایت به میان نیامده، تا گمان رود که ارجاع امام به حارث بن مغیره در خصوص نقل روایت بوده است و نه نقل فتوا، بلکه ارجاع امام مطلق بوده و شامل نقل فتوا نیز می‌شود. چرا که مسائل مورد نیاز شیعیان گاه به گونه‌ای بوده که در نص حدیث و آیه آمده و گاه به شکلی بوده است که می‌باشد حکم آن از قواعد کلی یا اطلاعات و عمومات استنباط شود. در هر حال، امام فرموده است به حارث بن مغیره رجوع کنید و از او بپرسید و به سخن او اطمینان نمایید». (حایری، ۱۳۶۷: ۳۷)

بنا بر این، چون دلالت این حدیث بر جواز تقلید از عالمان مورد اطمینان است، پس زنان هم با فraigیری علوم مورد نیاز در این جهت می‌توانند مانند مردان، مرجع تقلید باشند و در این خصوص، تفاوتی میان زن و مرد نیست.

#### ۴- روایت علی بن مسیب

علی بن مسیب می‌گوید: «به امام رضا ع عرض کردم: راه من دور است و هر زمان دسترسی به شما ندارم. پس از چه کسی، معالم و معارف دین خود را دریافت کنم؟ حضرت فرمود: از زکریا بن آدم قمی که در امر دین و دنیا امین است». (حایری، ۱۳۶۷: ۳۷، به نقل از: حر عاملی، بی‌تا: ۱۰۶/۱۸)

سید کاظم حائری در نقد این روایت می‌فرماید: «دریافت معالم و معارف دین منحصر به اخذ روایت نبوده، بلکه شامل گرفتن فتوانیز می‌شود». (حایری، ۱۳۶۷: ۳۸) بیان این حدیث مانند بیان حدیث احمد بن اسحاق است.

۵- روایت عبدالعزیز بن مهندی و حسن بن علی بن یقیظین  
عبدالعزیز بن مهندی و حسن بن علی بن یقیظین از امام رضا<sup>ع</sup> نقل می‌کنند که به آن حضرت عرض کردیم: «در مواردی که ما قادر نیستیم مسائل دینی مورد نیاز خود را از شما سؤال کنیم، آیا یونس بن عبدالرحمان مورد اعتماد است که از او این مطالب را استفاده نماییم؟ حضرت فرمود: بله». (حایری، ۱۳۶۷: ۳۸، به نقل از: حر عاملی، بی تا: ۱۸/۱۰۷)

این روایت هم مانند روایات قبل است و وجوب تقلید از فردی را می‌رساند که مورد اعتماد و ثقه باشد. در این صورت هم فرقی بین زن و مرد نیست.

سید کاظم حائری در خصوص این روایات می‌فرماید: «سه حدیث نخست از جهت سند قابل استناد است و مشکلی ندارد، ولی دو حدیث اخیر از حیث سند ضعیف می‌باشد.

۱. احادیث مذکور در یک جهت دارای وحدت می‌باشد و آن این که هیچ کدام ناظر به مقام ولایت نبوده و چنان منصبی را برای کسی اثبات نکرده‌اند؛ زیرا در همه آن‌ها سخن از رجوع به فردی است که بتواند پرسش‌های شرعی و مورد نیاز شیعیان را پاسخ‌گوید و صلاحیت برای پاسخ‌گویی به پرسش‌های مورد نیاز، مقام افتخار است، نه مقام ولایت. چه این که افتخار، صرف بیان احکام است، ولی ولایت، تسلط پر مکلفین و سربرستی، و مدیریت آن‌هاست.

۲. اگر چه در هر یک از احادیث مذکور، امام، مکلفین را به فرد خاصی ارجاع داده‌اند، ولی این بدان معنا نیست که فقط از همان افراد خاص می‌توان تقلید کرد و نه غیر آن‌ها، بلکه ارجاع امام به آن افراد بر اساس ملاک علم و اطمینان (فقاهت و وثاقت) بوده و این موضوع در برخی از روایات یادشده مورد تصريح قرار گرفته است. اگر امام، نام فرد به خصوصی را ذکر فرموده، از باب راهنمایی شیعیان و معروف، افراد صالح واجد شرایط بوده است.

بنا بر این، هر گاه ملاک‌های مذکور در فردی جمع آید، او نیز واجد صلاحیت افتاد خواهد بود و مکلفین می‌توانند برای فهم احکام شرعی به ارجاع کنند و پاسخ مسائل خویش را از او دریافت دارند». (حایری، ۱۳۶۷: ۳۸) موضوع تقلید و مراجعه به متخصص اعلم، یک شیوهٔ قطعی عقلایی است و مضمون هر یک، ضرورت رجوع به متخصص را اثبات می‌کنند.

#### ۶-۲-۱. وجوب کفایی بودن اجتهاد

جناتی (۱۳۷۲: ۱۴) با توجه به بررسی‌هایی که انجام داده است، اجتهاد را واجب کفایی می‌داند. از این رو، با توجه به این حکم می‌خواهیم بررسی کنیم که آیا اجتهاد، ویژه مردان است یا شامل زنان هم می‌شود؟

۱. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «در دین تفقه کنید. هر کس از شما در آن تفقه نکند، اعرابی است». با توجه به اطلاق حدیث و این‌که در حدیث به تفقه و اجتهاد امر شده و در آن، زن و مرد ذکر نشده است، وظیفهٔ هر مسلمانی را تفقه در دین دانسته است.
۲. امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «بر شماست که تفریع کنید و بر ماست که اصول را بیان کنیم». در اینجا فقط اهل ایمان مطرح است که شامل زنان و مردان می‌شود نه فقط زن و نه فقط مرد.
۳. اطلاق آیهٔ مبارکهٔ «نفر» که در این آیه، زن و مرد ذکر نشده، بلکه تفقه در دین و اجتهاد برای اهل ایمان است که زنان و مردان را به طور یکسان شامل می‌شود.
۴. حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام که می‌فرماید: «بر ماست که اصول و قوانین کلی احکام را بیان کنیم و بر شماست که تفریع کنید». اجتهاد از نظر شیعیان <sup>۴</sup> عبارت است از: «رد فروع الی الاصول» و تطبیق قوانین کلی بر مصادیق خارجی.

۱. «تفقهوا فی الدین فان لم يتفقه منكم فی الدین فهو اعرابي».

۲. «عليينا ان نلغى الاصول و عليكم ان تتفرعوا».

۳. «و ما كان المؤمنون لينفروا كافه فلولا نفر من كل فرقه منهم طائفة لينفقهوا فی الدين و لينذرها قومهم اذا رجعوا اليهم لعلهم يحذرمن». <sup>۴</sup>

۴. «عليينا بالفاء الاصول و عليكم التفريع».

مسلمانان باید این کار را انجام دهند. امام نیز می‌گوید: وظیفه ما این است که اصول و قوانین کلی احکام را برای شما بیان کنیم، اما تفریع برای شماست. شما باید تفریع کنید. «کم» در حدیث، ضمیر جمع است و شامل زنان و مردان می‌شود.

۵. خبر معروف: «المجتهد اذا اجتهد فاصا به فله اجران و ان اشتهد فاختطا فله اجر واحد». در اینجا مراد از مجتهد، کلی است، نه زن یا مرد. بنا بر این، حکم اجتهاد که وجوب کفایی است، شامل زن و مرد می‌شود.

### نتیجه‌گیری

با توجه به آیات و روایاتی که درباره شرط رجولیت در مرجعیت بیان شد، می‌توان به این نتیجه رسید که هیچ یک از ادله اقامه شده، توانایی اثبات این شرط را در منصب مرجعیت ندارند؛ چون معیار در تصدی منصب افتاد، علم و فقاهت و وثاقت است. از این‌رو، مرجعیت نیز بین مرد و زن مشترک است و دلیلی بر اختصاص آن به مردان وجود ندارد.

### کتاب نامه

۱. ابن منظور، (۱۴۱۴ق)، لسان العرب، بیروت: دار صادر.
۲. جناتی، محمدابراهیم، (۱۳۷۲ق)، «اجتهاد زن»، کیهان فرهنگی، شماره ۱۰۴.
۳. جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۷۷ق)، زن در آیینه جلال و جمال، قم: اسراء.
۴. الجوهري، أبونصر، (۱۴۰۷ق)، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية، تحقيق: احمد عبدالغفور عطار، بیروت: دار العلم للملائين.
۵. حائری، سید کاظم، (۱۳۶۷ق)، «نقد تئوری تفکیک مرجعیت از رهبری»، کیهان اندیشه، شماره ۲۲.
۶. الحر عاملی، الشیخ أبوجعفر، (بی تا)، تفصیل وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشّریعه، بی جا: کتابخانه مدرسه فقاهت.
۷. الحر عاملی، محمد بن الحسن، (بی تا)، وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعه، بتصحیحه و تحقیقه و تذییله: الشیخ محمد الرازی، مع تعلیقات تحقیقیة لسماحة الحاج الحاج الشیخ أبي الحسن الشعراوی، بیروت: دار احیاء التراث العربي.
۸. حکیم طباطبائی، سید محسن، (۱۳۹۱ق)، مستمسک العروة الوثقی، بیروت: دار احیاء التراث العربي.

٩. الخوانساري، السيد احمد، (١٤٠٥ق)، جامع المدارك في شرح المختصر النافع، تعليق: علي أكبر الغفارى، تهران: مكتبة الصدوقي.
  ١٠. الخوئي، السيد أبوالقاسم و الشيخ ميرزا علي الغروي، (بى تا)، التسقیح في شرح العروة الوثقى، بى جا: كتاب خانة مدرسة فقاہت.
  ١١. الزبيدي، مرتضى، (بى تا)، تاج العروس، بى جا: كتاب خانة مدرسة فقاہت.
  ١٢. صالحی نجف‌آبادی، نعمت‌الله، (١٣٨٤)، فضوات زن در فقه اسلامی، همراه با چند مقاله دیگر، تهران: امید فردا.
  ١٣. الطريحي، الشيخ فخرالدين، (بى تا)، مجمع البحرين، تحقيق: السيد احمد الحسيني، تهران: مرتضوي.
  ١٤. عاملی (شهید اول)، محمد بن مکی، (١٤١٩ق)، ذکری الشیعیة فی أحكام الشریعه، تحقيق و تصحیح: جمعی از پژوهشگران، قم: مؤسسه آل البيت.
  ١٥. عاملی، ابراهیم، (١٣٦٠ش)، تفسیر عاملی، تصحیح: علی اکبر غفاری، تهران: کتاب فروشی صدوق.
  ١٦. العلامة المجلسی، محمدالباقر، (١٤٠٣ق/١٩٨٣م)، بحار الأنوار، تحقيق: السيد إبراهيم المیانجی و محمدالباقر البهودی، بيروت: دار احياء التراث العربي.
  ١٧. علمداری‌فر، محمد، (١٣٩٦ش)، زن می‌تواند مرجع تقليد باشد، اردبیل: خط هشت.
  ١٨. الفاضل اللنکرانی، الشيخ محمد، (بى تا)، تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیلة (الاجتہاد و التقليد)، بى جا: كتاب خانة مدرسة فقاہت.
  ١٩. الكلینی الرازی، ثقة الاسلام أبي جعفر محمد بن يعقوب بن اسحاق، (١٣٦٧ش)، الكافي، تحقيق، تصحیح و تعليق: علی اکبر الغفاری، تهران: دار الكتب الاسلامیة.
  ٢٠. المحقق الكرکی، (بى تا)، رسائل المحقق الكرکی، قم: مکتبة آیة‌الله العظمی المرعushi النجفی.
  ٢١. محمدی گیلانی، محمد، (١٣٧٧)، «بررسی شرط مرد بودن مفتی»، فقه اهل بیت، شماره ۱۳.
  ٢٢. مشکینی، علی، (١٣٩٢)، تفسیر روان، قم: دار الحديث.
  ٢٣. مصطفوی، علامه، (١٣٨٠ش)، تفسیر روشن، تهران: مرکز نشر کتاب.
  ٢٤. مطهری، مرتضی، (١٣٧١)، «زن و مرجعیت»، پیام زن، شماره ۱۱، در:
- [www.mortezamotahari.com](http://www.mortezamotahari.com).
٢٥. المنتظری، الشيخ حسین علی، (١٤١٥ق)، دراسات فی ولاية الفقيه و فقه الدولة الإسلامية، قم: تفكیر.
  ٢٦. موسوی بجنوردی، سید محمد، (١٣٨١)، مجموعة مقالات فقهی، حقوقی و اجتماعی، تهران:

پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.

۲۷. نجفی، محمدجواد، (۱۳۷۵ش)، *تفسیر آسان (منتخب از تفاسیر معتبر)*، تهران: کتابفروشی اسلامیه.

۲۸. نجفی، محمدحسن، (۱۳۷۲)، «زن و مرجعیت»، *مجله فقه*، شماره ۱.

